

مقدمه دوم - معرفی شرکت کنندگان در مراسم ایام الله

اکثریت عظیم مردم ایران، که تقریباً تمام روشنفکران کشور را در خود داشتند، در همان ماهها و سالهای اول انقلاب، به دلایل متعدد از خمینی رویگردان شده بودند. و مرگ وی را به مصلحت ملت ایران میدانستند. مردم ایران در چند سال آخر عمرش وی را نوح الله (بجای روح الله که نامش بود) نامیده و همواره به طرق مختلف ناراحتی و تعجب خود را از نمردن وی با وجود ضعف پیری و چند مرتبه سکته قلبی ابراز میداشتند.

هنگامی که وی در سال ۱۳۶۸ شمسی (۱۴۰۹ قمری و ۱۹۸۹ میلادی) وفات یافت به جرأت میتوان گفت که اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران آن را به فال نیک گرفته و، به امید اینکه روزهای بهتری خواهند داشت، قلباً خوشحال شدند و در سر تا سر ایران تنها اعضای گروه های معینی از این واقعه ناراحت بودند، که مهمترین آنان به شرح زیر میباشند :

۱ - اقلیتی تحصیل کرده و کم و بیش روشنفکر، ولی مسلماً ریاکار، که مشاغل مهم و حساس را در وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی قبضه کرده اند و از اعضای رژیم محسوب میشوند. این عده که بدون تردید، کوچکترین اعتقادی به ولایت فقیه ندارند، برای حفظ موقعیت و شغل خود به داشتن این اعتقاد تظاهر میکنند و تمام مسلمانی آنان در ریشی که به صورت گذاشته اند خلاصه میگردد.

این دو بیت، که نمیدانم از کیست، زبان حال این گروه میباشد:

من ریش خویش را نه از آن کرده‌ام بلند
 تا اینکه شیخ خصلت من را کند پسند
 چون بند نیست دست من اکنون به هیچ کار
خواهم به ریش خویش گنم دست خویش بند

۲ - اعضای خانواده‌های شهدا، جانبازان و آزادگان که علاوه بر مستمری نقدی و جیره جنسی، در حدود ۲۳ درصد از ظرفیت دانشجوئی تمام دانشگاهها و مؤسسات عالی کشور و به همین نسبت از تمام نیازمندیهای استخدامی در تمام سازمانهای دولتی و وابسته به دولت را بدون داشتن استحقاق و احراز شرایط لازم، به دست آورده‌اند.

۳ - پاسداران کمیته‌ها، مأموران آیر به معروف و ناهمی از منکر، خواهران زینب، ارشادگران گشتهای ثارالله.

۴ - مدرسان و طلبه‌های حوزه‌های به اصطلاح علمیه، ائمه جمعه و جماعات و محافظین و اذتاب آنان.

همانطور که معمول بوده و هست، در این قبیل مراسم نیز همان افرادی که در بالا ذکر شد به‌علاوه افراد دیگری، به شرح زیر، شرکت مینمایند و یا مجبور به شرکت میباشند :

الف - اعضای سپاه پاسداران اسلامی

ب - افراد بسیجی

ج - کارگران کارخانه‌ها و ادارات و سازمانهای دولتی که شرکتشان در مراسم به عنوان اضافه کاری تلقی میگردد، یعنی بیش از ۱۱ ساعت (۸ ساعت دستمزد عادی به‌علاوه ۴۰ درصد) اضافه حقوق دریافت خواهند داشت.

د - هزاران نفر روستائیان مزدور که با پرداخت مبلغی پول و یک وعده ناهار از دهات نزدیک به تهران (و بیشتر از روستاهای اطراف کرج و ورامین) به تهران آورده میشوند.

افراد مربوط به هر یک از گروههای بالاوظیفه دارند در صبح روزی که مراسم برگزار میگردد از چند ساعت قبل در محلی معین حضور یابند و نام خود را نزد فرد یا افرادی که از پیش تعیین شده‌اند به ثبت برسانند و دسته جمعی برای شرکت در مراسم (بر حسب دوری یا نزدیکی محل) با اتوبوس و کامیون و یا پیاده حرکت کنند.

برای هر یک از شهرستانهای ایران نیز به نسبت جمعیتی که دارد سهمیه‌ای از نظر تعداد تعیین شده و بودجه و وسائل لازم برای اعزام آنان به تهران، از بین همان گروههایی که در بالا ذکر شد، تأمین گردیده است. برای هر شهرستان، سرپرست یا سرپرستانی تعیین میشوند که مسئولیت تأمین وسائل رفت و برگشت همشهریان خود به تهران را به عهده دارند و میدانند که چه وسائل را برای خواب و استراحت آنان به همراه ببرند و نیز چه غذاها و مایعاتی را به عنوان حاضری، به صورت ساندویچ و یا در ظروف یک بار مصرف و یا در قوطی‌ها و بطری‌های کنسرو و دربسته با خود داشته باشند و همچنین پس از رسیدن به تهران برای تکمیل آن وسائل و یا دریافت غذای گرم برای چه وعده‌هایی و در چه ساعاتی به کجا مراجعه کنند.

در هر روزی که این مراسم عظیم برگزار میگردد در دهها نقطه تهران، و غالباً در مساجد، صدها نفر آشپز و کمکی مشغول پختن چندین نوع پلو و خورش و تقسیم آنها در ظروف یک بار مصرف و یا تهیه انواع

ساندویچها میباشند که بعد از پایان مراسم بین شرکت کنندگان توزیع میگردد و معمولاً تعدادشان آنقدر زیاد است که هر فردی از صدها هزار نفر شرکت کنندگان تهرانی و شهرستانی میتواند در صورتی که بخواهد بیش از یک ساندویچ یا یک بسته‌ی غذای مجانی دریافت کند و معمولاً هزاران نفر افرادی هم که جزو هیچیک از گروههای بالا نیستند برای دریافت همین ناهار مجانی با کمال میل در مراسم شرکت میکنند.

حال اگر خوانندگان عزیز مخارج تأمین همین ناهار در روز برگزاری مراسم در تهران را با مخارج ایاب و ذهاب چند روزه دهها هزار نفر شرکت کننده غیر تهرانی جمع نمایند، متوجه خواهند گردید که چه پول هنگفتی برای هر روز مراسم از جیب ملت به هدر میرود.

اصل داستان

از نیمه دوم سال ۱۳۶۵ که پزشکان معالج خمینی ضعف مفرط و تحلیل دائم التزاید قوای وی را به گردانندگان امور اطلاع داده و فوت قریب الوقوع او را پیش بینی کرده بودند، آنان با راهنمایی و فسنجانی و همکاری **خامنهای** ترتیب تمام کارهایی را که لازم بود متعاقب فوت او انجام شود داده و پیش بینی های لازم را در این مورد به عمل آوردند، که از جمله آنها تأمین بودجه گزاف برای برگزاری مراسم بسیار عظیم برای تشییع جنازه و تدفین وی بود و ضمن سایر پیش بینی ها به نحوی ترتیب کار داده شده بود که پس از فوت خمینی میتوانستند اولاً اعلام فوت و بعد هم تشییع جنازه او را چند روزی به عقب بیاندازند و در آن فاصله

افرادی از همان گروههایی که ذکر شد ولسی به تعدادی خیلی بیش از معمول به تهران روانه سازند و با شرکت آنان و تظاهرکنندگان تهرانی و ورامینی و کرجی و سایر نقاط اطراف تهران، ترتیب مراسم عظیمی را برای تشییع جنازه او فراهم سازند.

اما، بنا بر اطلاع موثق، حال مزاجی خمینی در نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۶۸ رو به وخامت گذاشته و با تمام کوششی که برای زنده نگه داشتن وی، تا روز ۱۵ خرداد آن سال، به عمل آمده بود، وی در اواخر اردیبهشت همان سال فوت کرده است.

با این ترتیب اگر راهنماییهای و فسنجانانی نبود تمام برنامه‌های تنظیمی بهم میریخته و کارها خراب میشده است. زیرا برای تشییع باشکوه جنازه خمینی در آن سال و برگزاری مراسم عظیم سالگرد فوت برای وی، در سالهای بعد، مجبور بوده‌اند که با صرف میلیونها تومان، ده‌ها هزار نفر را در اواخر اردیبهشت به تهران بیاورند و صدها هزار نفر را اطعام نمایند و بعد هم یا آنان را به شهرهای خود برگردانند و چند روز بعد مجدداً برای برگزاری مراسم عظیم دیگری در روز ۱۵ خرداد (که آنهمه مورد علاقه و تأکید خود خمینی بوده است) به تهران برگردانند، و یا اینکه آنهمه افراد را تا روز ۱۵ خرداد از کار بیکار کرده و در تهران نگه دارند، که انجام هیچ یک از این دو کار به آسانی امکان‌پذیر نبوده است.

در این وقت بنا به پیشنهاد و فسنجانانی از اعلام فوت خمینی تا قبل از شب ۱۴ خرداد خودداری نموده‌اند و جسد مرده را تا آن شب در وسائل سرد کننده مناسب، که به جماران برده بودند، نگاهداری کردند. به همین علت هم همانطور که تمام بیتدگان از تلویزیون دیدند جسد خمینی در مصلى بر بالای یک داربست مرتفع و سه طبقه، در حالیکه پنکه‌های

بسیار قوی هوای کاملاً سرد را از پائین و از روی ظرفهای پر از یخ به بالا و بسوی آن میدمید گذاشته بودند، تا اینکه بوی گند از سوی آن ناید همی!!

این وضع موجب گردید که بتوانند صدها هزار نفر کسانی را که به بهانه برگزاری مراسم ۱۵ خرداد به تهران آورده بودند و با ترتیب شرکتشان از دهات و شهرهای اطراف تهران به همان بهانه داده شده بود، به همراه شرکت کنندگان تهرانی، به مصلی و به بهشت زهرا روانه سازند. این حقه بازان عمامه دار از یکطرف به آنهمه شرکت کننده غیرتهرانی وانمود کردند که این امر نیز یکی دیگر از معجزات حضور امام بوده که درست در روزی فوت کرده است که آنان به تهران می آمده اند و با این ترتیب و نیز با اشعار و آهنگهای جانگداز سوگواری و برنامه های نوحه خوانی و سینه زنی مردم عامی و بیسواد را تحت تأثیر قرار داده و به ضجه و زاری واداشتند و به مردم دنیا هم وانمود کردند که اینها مردم ایران مخصوصاً اهالی تهران هستند که اینچنین در مرگ امام و پیشوای خود به سوگواری پرداخته اند.

مسلماً از ساکنین تهران افراد زیادی از همان گروههایی که در بالا ذکر شد در مراسم تشییع و تدفین جنازه خمینی شرکت داشته اند ولی تعداد آنان در بین آنهمه شرکت کننده بسیار ناچیز بسوده است. هر چند ممکن است که این نکته بسیار عجیب و شگفت انگیز بنظر برسد ولی نویسنده این سطور به نام وجدان سوگند یاد مینماید که از بعد از مرگ خمینی تاکنون نه تنها هنوز نتوانسته است فردی از ساکنین تهران را بیابد که شخصاً در آن مراسم شرکت و حضور داشته است، بلکه با جستجویی که در بین دوستان، آشنایان، همسایگان و افراد فامیل دور و نزدیک خود در تهران بعمل آورده است، همگی نیز از شناختن چنین فردی اظهار

بی اطلاعی نموده‌اند. ولی شما به هر شهر یا روستای دور و نزدیک در سر تا سر ایران مسافرت نمائید، مردم آنجا میتوانند تعدادی از افراد ظاهراً مؤمن، و به اصطلاح متمهد آنجا را به شما معرفی کنند که به منظور شرکت در مراسم ۱۵ خرداد به تهران برده شده بودند ولی در مراسم تشییع جنازه و تدفین خمینی شرکت کرده‌اند!!

چند بیت زیر پس از مشاهده پخش مستقیم تلویزیونی این خیل عظیم مردم نادان که با گریه و فریاد در خیابانهای اطراف مصلی، که محل نگاهداری جنازه بود، جمع شده و برای داخل شدن به آن از سر و کول یکدیگر بالا میرفتند سروده شده است :

خلق نادان به فغانند و روان از همه مو
 مو کیشان، مویه کُنان مشت‌زنان بر سر و رو
 همه در مرگ خمینی به غم و در تب و تاب
 همه در شوق وداع ابدی در تک و پو
 این همه رو به مصلی، همه خواهان ورود
 آن همه رفته به داخل همگی تو در تو
 همه اسلام‌پرست و همه حزب‌اللهی
 همه یاران امامند و همه اُمت او
 غیر از آنان که به یک ریش مسلمان شده‌اند
 حقه‌بازند و ریاست طلب و مرتبه‌جو
 در سر یک تن از اینان نبود فهم و شعور،
 پسته پوک چه یک دانه چه صدها کیلو
 خیل امامه به سرها که کلینند و خبیث
 پست و بی‌عاطفه و بی‌وطن و بی‌هده‌گو
 همه انگل صفت و مفت‌خور و بی‌کاره

میستایند از این مردم نیکان نیرو
 ثروت و سروری خویش در آن میدانند
 که همه خلق بمانند چو گاو و یابو
 دانش مردم و آقائی آیات عظام
 همه دانند که چون قصه سنگ است و سبو

تاریخ فوت خمینی به حساب ابجد

“ هوالخمینی بدرک واصل شد ”

جمله بالا را به خاطر بسپارید زیرا به حساب جمل ماده تاریخ
 فوت امام خمینی میاشد.

الف - شرح حروف ابجد و حساب جمل

حروف ابجد و حساب جمل مخصوص الفبای عربی است که
 دارای ۲۸ حرف میاشد. در این حساب هر حرف دارای عدد و رمز معینی
 است که به اصطلاح امروز میتوان آن را کُد آن عدد نامید.
 کلماتی که حروف ابجد را در خود جای داده‌اند و اعداد مربوط
 به هر حرف به شرح زیر میاشد:

أبجَد - هَوَز - حَطی - کَلَمَن - مَمفَصَن -
 قَرشَتَا - ثَخَدُ - ضَظِغُ

ا - ب - ج - د - ه - و - ز - ح - ط - ی - ک - ل - م - ن - س
 ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۲۰ - ۳۰ - ۴۰ - ۵۰ - ۶۰
 ع - ف - ص - ق - ر - ش - ث - ث - خ - ذ - ض - ظ - غ
 ۷۰ - ۸۰ - ۹۰ - ۱۰۰ - ۲۰۰ - ۳۰۰ - ۴۰۰ - ۵۰۰ - ۶۰۰ - ۷۰۰ - ۸۰۰ - ۹۰۰ - ۱۰۰۰

در گذشته از این حساب استفاده‌های گوناگون به عمل می‌آورده‌اند. مثلاً بمنظور به خاطر سپردن تاریخ وقوع حوادث مهم کلمه یا عبارتی (غالباً با معنی) را پیدا میکردند که حاصل جمع اعداد مربوط به حروف آن با تاریخ مورد نظر مساری باشد. بطور نمونه میتوان از کلمه "عدل مظفر" نام برد که تاریخ استقرار مشروطیت در ایران را (طبق سالهای هجری قمری) در بر دارد و جمع اعداد مربوط به حروف آن ۱۳۲۴ میباشد. چون فرمان مشروطیت و اولین قانون اساسی ایران را مظفرالدین‌شاه تصویب و امضاء و یا به اصطلاح توشیح کرده بود، لذا ابداع کننده دو کلمه بالا در همین حال میخواسته است که آن را یادآور عدل آن پادشاه نیز قرار دهد.

استفاده از این حساب در کارهای محرمانه و مرموز نیز متداول بوده است. مثلاً شیعیان دوازده‌امامی در بسیاری از نقاط که در بین اهل تسنن در اقلیت کامل بوده و به طور مخفی و به اصطلاح با تقیه زندگی میکردند، گاهی در کاشی‌کاریها و تزئینات مربوط به مسجد خود، بطور نامحسوس و به صورت نقش و نگار علامت دو واو را به شکل "و" میگنجانده‌اند. زیرا عدد مربوط به "و" ۶ است و جمع دو واو ۱۲ میشود که حاکی از اعتقاد آنان به ۱۲ امام بوده است. در گروههای مخفی گاهی بجای اسم اعضای خود، اعداد مربوط به حروف موجود در نام آنان را جدا جدا مینوشتند. اغلب افراد باسواد همواره جمع اعداد مربوط به

حروف اسم خود را به خاطر داشته و گاهی بجای امضاء و یا در کنار امضاء و در روی مهر نام خود، آن را هم بکار میبرده‌اند. مثلاً بجای احمد عدد ۵۳ و بجای جعفر عدد ۲۵۳ را مینوشته‌اند.

غالباً بجای اسامی مقدس مثل **الله، محمد و قرآن** اعدادشان را مینوشته‌اند تا اگر احیاناً آن کاغذها پاره و دور انداخته شد، در زیر پا لگد نشود. هم‌اکنون هم میبینیم که سازمانهای درویشی بر بالای آگهی‌های ترحیم اعضای خود در روزنامه‌ها عدد ۱۱۰ یا ۱۲۱ را مینویسند که اولی بجای **"علی"** و دومی بجای **"یا علی"** میباشد.

عقیده جمعی، که گویا **مصطفی خمینی** پسر بزرگ **خمینی** نیز در میان آنان بوده، بر این است که در این حروف اسرار و رموزی هم نهفته میباشد. حتی بعضی از فرقه‌های مذهبی اسلامی (از جمله **حروفیه**) پایه اعتقادات خود را کم و بیش بر همین مبنا قرار داده بودند. این قبیل افراد و فرقه‌ها تقریباً معتقدند که انسانها میتوانند به میل خود با ترکیب حروف **القباء** کلمات، عبارات و جملاتی با معنی بسازند و آنها را در تعریف و تمجید و یا در **ذم** و بدگویی از اقدامات افراد و وقایع زمان بکار ببرند ولی هرگاه از بین این سخنان و عبارات با معنی، که بر **له یا علیه** شخص یا مطلب یا واقعه‌ای ساخته یا گفته میشود، بار عددی یعنی جمع اعداد مربوط به حروف یکی از آنها با تاریخ اقدام یا واقعه اتفاقیه و یا مربوط به شخص مورد نظر مطابقت داشته باشد، آن را **انزول من السماء** میدانند و درست مانند این است که آن سخن از آسمان و عالم غیب نازل گردیده و معنای آن مبین حقیقت امر در مورد واقعه مورد نظر خواهد بود. مثلاً همینکه کسی بگوید جمع اعداد مربوط به ۱۱ حرف موجود در عبارت **"فادر بدرک** وفت" میشود ۱۱۶۱ و آن به سال هجری قمری تاریخ وفات **فادر شاه افشار**

را در بر دارد، دیگر در نظر آنان تردیدی در مورد "بدرگ رفتن نادر شاه" باقی نمیماند.

ضمناً لازم میدانم اضافه نماید که چون حروف ابجد عربی است و تقویمهای اسلامی نیز بر مبنای هجری قمری محاسبه و تنظیم میگردد، لذا نظر معتقدان به وجود اسرار و رموز در حروف ابجد بر این است که سال را باید بر حسب سال اسلامی یعنی هجری قمری محاسبه نمود و سال شمسی یا میلادی نشانگر اسرار غیب نمیشود!

ب - محاسبه تاریخ فوت

بعد از مرگ خمینی تاریخهای زیادی در مورد فوت وی در روزنامه‌ها به چاپ رسید که همگی حاکی از تعریف و تمجید از وی بود و خبر از به بهشت رفتن وی میداد و یا حاکی از ضایعه‌ی بسیار عظیمی؟! بود که با مرگ وی بر مسلمانان سراسر جهان؟! وارد شده بود. اما نویسنده‌ی این مطور که یک شب ساعتی از وقت خود را صرف محاسبه چند تا از جالبترین آنها کرد، متوجه شد که هیچ یک درست نبودند و آخوندان حقه‌باز در این مورد نیز حيله و نیرنگ بکار برده بودند. یعنی با اطمینان به اینکه در میان خوانندگان روزنامه‌ها کمتر کسی وجود دارد که از حساب جعل آگاهی و یا صورت حروف ابجد و اعداد مربوط به آنها را در اختیار و دم دست داشته باشد و یا دارای این حوصله و وقت باشد که بنشینند و آن همه عبارت و جمله را محاسبه کند و بر دروغ بودن آنها واقف گردد، آن همه تاریخ فوت ناصحیح را منتشر ساخته بودند. آنان یقین داشتند که اگر فرد بیکار و فضولی هم مانند اینجانب پیدا شود و از دروغ

بودن آن تاریخهای فوت فریبنده آگاه گردد، مسلماً نه جرئت ابراز خواهد داشت و نه امکان و وسیله‌ای برای ابراز.

در هر حال اینجانب تاریخ صحیح فوت خمینی را به درستی و به شرح زیر محاسبه کرده‌ام و برای اینکه خوانندگان عزیز از صحت آن مطمئن باشند، صورت محاسبه آن را نیز درج نموده‌ام و آن عبارت و شعر زیر میباشد:

هوالخمینی بدرک واصل شد

آخر دل مرد و زن خنک شد

ابلیس لعین ز صحنه دک شد

مرد آنکه ز مقدم کثیفش

تاریخ وطن سیاه و لک شد

جانی که برفته است و مالش

مکشوف ز گردش فلک شد

این راز به شرح بیت بعدی

بر صفحه‌ی روزگار حک شد

افزون بنما "هوالخمینی"

در اول "واصل بدرک شد"

ه و ا ل خ م ی ن ی

۵ + ۶ + ۱ + ۳۰ + ۶۰۰ + ۴۰ + ۱۰ + ۵۰ + ۱۰

و ا ص ل ب د ر ک ش د

۶ + ۱ + ۹۰ + ۳۰ + ۲ + ۴ + ۲۰۰ + ۲۰ + ۳۰۰ + ۴

جمع اعداد مربوط به حروف بالا مساویست با ۱۴۰۹ که به سال

قمری سال وفات خمینی را نشان میدهد: ۱۴۰۹ ق. = ۱۳۶۸ ش. = ۱۹۸۹ م.

چند مطلب جالب در مورد:

۱ - خالی بودن مقبره منسوب به

خامی

۲ - نحوه اداره مقبره منسوب به

خامی

۳ - داستان واقعی مسموم

بودن زمینهای زراعتی ورامین

۴ - نحوه تخریب آرامگاه بی جسد

رضا شاه پهلوی

چند مطلب جالب:

مطالب زیر عین خاطرات این نویسنده مربوط به دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۷۴ می‌باشد. از آنجا که این خاطرات حاوی مطالب ناگفته بسیاری در مورد نحوه ایجاد، توسعه و اداره مقبره **خاطی** می‌باشد، لذا این نویسنده بهتر دانست که عین خاطرات مزبور را ذیلاً نقل نماید:

دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۷۴ -

۹ اکتبر ۱۹۹۵ - ۱۳ جمادی‌الاول ۱۴۱۶

امروز به مطالب بسیار جالب و قابل توجهی دست یافتم که هر یک به نوبه خود مجموعه‌ای است از چندین سر نخ که تعقیب هر کدامشان به مطالب جالب توجه دیگری می‌رسد و از جمع‌آوری آنها میتوان کتابی قطور تدوین نمود.

دوستی دارم که بازنشسته یکی از سازمانهای دولتی ایران و ساکن انگلستان می‌باشد. وی پس از چند سال برای دریافت مستمری‌های معوقه خود و تبدیل آنها به پوند، که بقول خودش، تمام آنها کفاف مخارج

یک ماه زندگی در انگلستان را هم نمیدهد، به ایران آمده است و در خانه نویسنده این سطور اقامت دارد.

قبر مادر این دوست در بهشت زهرا در یک آرامگاه خانوادگی، یعنی در یک اطاق خصوصی قرار داشته است و من قبلاً به او قول داده بودم که او را برای خواندن فاتحه به آنجا ببرم. ضمناً زنی از بستگان نسبی و نزدیک وی همسر یکی از مسئولان متنفذ حرم شاه عبدالعظیم میباشد. شوهر این زن سمت مهم خود را بطور ارثی در آن حرم به دست آورده است و هم اکنون در شهروی نیز دارای شهرت و نفوذ زیاد میباشد. این شخص متنفذ نیز از دوست من دعوت کرده بود که امروز ظهر در خانه وی مهمان باشد و با آگاهی از اینکه منم میزبان قوم و خویش همسر وی در تهران هستم و برای بردن وی به شاه عبدالعظیم نیز باید رانندگی وی را عهده دار باشم، بناچار، مرا هم به صورت طفیلی! مشمول دعوت خود قرار داده بود.

با این ترتیب من و دوستم تصمیم گرفتیم که فاتحه خوانی در بهشت زهرا را نیز در صبح همین روز و قبل از رفتن به مهمانی به انجام برسانیم.

حدود ساعت ۸ صبح از تهران به راه افتادیم. دوستم در راه برایم شرح داد که در زمان محمد رضا شاه پهلوی، در آغاز ایجاد بهشت زهرا، در چندین ردیف، در دور تا دور آن، دهها اطاق به عنوان آرامگاه خانوادگی یا خصوصی ساختند و آنها را بفروش رساندند و او هم یکی از آنها را خریده و مادر خود را در آنجا دفن کرده است.

خوشبختانه تمام رفتگان دور و نزدیک نویسنده این سطور در شهرستانی که محل تولد خودش میباشد مدفون هستند و به اینجهت در

مدت اقامت نسبتاً طولانی خود در تهران فقط سه، چهار مرتبه به بهشت‌زهرا رفته و آنهم برای تشییع جنازه و یا شرکت در مراسم تدفین، ترحیم یا یادبود بوده که برای دوستان و آشنایان برگزار شده بوده است.

با این وصف، دوست من با اینکه در لندن سکونت دارد، به علت اینکه، قبل از مهاجرتش از ایران، اغلب هفته‌ها جهت فاتحه‌خوانی به سر قبر مادر و تعدادی دیگر از بستگان وفات‌یافته‌اش به بهشت‌زهرا می‌رفته است، خیلی بیش از من به آنجا آشنائی دارد.

در هر حال بعد از رسیدن به بهشت‌زهرا با راهنمایی او به محل آرامگاه‌های خانوادگی که مادرش در یکی از آنها دفن شده بود، رسیدیم. اما اثری از آنها وجود نداشت!

بناچار به دفتر بهشت‌زهرا رفتیم و از مسئول آنجا در مورد آرامگاه‌های مفقودالامر سؤال کردیم، معلوم شد که آرامگاه امام‌راجل را از جهات اربعه توسعه داده‌اند و به این جهت قسمت مهمی از بهشت‌زهرا، از جمله تمام آرامگاه‌های خصوصی و خانوادگی، را که در مجاورت آرامگاه بوده است تسطیح کرده و به آن ملحق ساخته‌اند.

دوست من که سخت عصبانی به نظر می‌رسید، با تندی اظهار داشت که: من اینجا را خریده و بابتش پول داده بودم. آیا این کار شما تصرف غاصبانه محسوب نمی‌شود؟ اما رئیس بهشت‌زهرا با خونسردی پاسخ داد: اولاً این کار را دولت کرده است نه من! و ثانیاً رهبر فعلی انقلاب فتوی داده‌اند که این کار غصب نمی‌باشد. زیرا محل آرامگاه‌های خراب شده را کسی تصرف نمی‌کند و همواره در اختیار صاحبانشان می‌باشد! یعنی بستگان اموات در هر لحظه می‌توانند مانند گذشته به محل قبور بروند و برای

اموات خود فاتحه بخوانند. هم اکنون شما هم میتوانید تشریف ببرید و این کار را انجام دهید!

باز هم دوستم با عصبانیت گفت: حالا که شما تمام آنجا را تسطیح و با خاک یکسان کرده‌اید، من از کجا بفهمم که قبر مادرم در کجاست؟ رئیس بهشت زهرا، با همان آرامی و خونسردی و با لحنی که مشخص بود با اقدامات دولتی‌ها مخالف است و حرفهای دوست مرا تأیید مینماید، پاسخ داد: تمامی تمام کسانی را که در آن قسمتها مدفون بوده‌اند یادداشت کرده‌اند و قرار است بعد از آنکه تمام این زمینها با سنگهای زیبا مفروش شد، نام صاحب هر قبر را بر روی سنگ بالای قبر وی حک کنند. دوستم پرسید که: آنان، در این بیابان وسیع، چگونه میتوانند دقیقاً محل قبر هر فرد را تعیین کنند و درست در همان نقطه‌ای که او قبلاً مدفون بوده است، اسم متوفی را بنویسند؟ رئیس **بهشت زهرا** پاسخ داد که: شرعاً و منطقاً لزومی ندارد که درست در همان نقطه‌ای که مادر شما مدفون بوده است نام وی نوشته شود، شما در هر کجا که نام مادر خود را ببینید و در همانجا و با تیت رسیدن به روح مادر خود فاتحه بخوانید یقین بدانید که خداوند آن فاتحه را به روح مادرتان خواهد رساند!

در آرامگاه امام راحل!

زیارت سالانه اجباری دانش‌آموزان از مقبره امام !!

بعد از خواندن فاتحه، با تیت رسیدن به روح مادر دوست و سایر اهل قبور، به آرامگاه امام راحل رفتیم.

آنجا پر از گروههای جدا جدای دانش آموز، در سنین دبستان و یا راهنمایی، بود که هر گروه تحت مراقبت دو، سه نفر سرپرست در گوشه‌ای از محوطه عظیم آرامگاه در حال اجرای نقش خود طبق برنامه‌ای بودند که از پیش برایشان تنظیم شده بود. یعنی بعضی در حال زیارت و طواف مرقد پاک و مقدس امام راحل، قدس سره، بودند و بعضی دیگر در گوشه‌ای به دور یک زن مقنعه پوش و یا مردی ریشو، حلقه زده و شروح حال امام بزرگوار! را که مشتمل بر انواع محاسن اخلاقی! و دانشهای اکتسابی و خدادادی! و اقدامات خداپسندانه! و کرامات عظیم! و از این قبیل بود، استماع میکردند. گروههایی هم در حال تماشای نقاط مختلف آرامگاه بودند و بعضی دیگر در یک محل به اجرای مهمترین و شیرینترین قسمت برنامه، که صرف غذاهای آماده، در ظرفهای یک بار مصرف و نوشابه و یا خوردن شیرینی و شکلات و نظایر آن، بطور رایگان، بود، اشتغال داشتند.

در تمام مدتی که ما در آنجا بودیم مرتباً اتوبوسهای قبلی دانش آموزانی را که آورده بودند سوار کرده، برمیگرداندند و اتوبوسهای جدید با دانش آموزان جدید وارد میشدند.

ما در ابتدا تصور کردیم که حضور این همه گروههای دانش آموزی، به دلالتی مربوط به همین روز است و تصادفاً با آمدن ما به بهشت زهرا همزمان شده است و این تصویری است که به احتمال قوی اکثر مسافران و دیدار کنندگان از آن محل، به عمل می‌آورند. اما پس از پرس و جو معلوم شد که این برنامه مرتباً در تمام روزهای غیر تعطیل تکرار میشود و طبق برنامه‌ای میباشد که روابط عمومی اداره کل آموزش و پرورش تهران با همکاری روابط عمومی‌های ادارات نواحی آموزش و پرورش این شهرستان و سازمان اداری آرامگاه تنظیم کرده است. یعنی دانش آموزان هر کلاس از هر دبستان و هر مدرسه راهنمایی را، سالی یک بار، با اطلاع اولیاء آنان، در

یکی از صبحها و یا عصرهایی که نوبت مدرسه رفتنشان است، بجای درس و کلاس، به زیارت مرقد مطهر امام راحل!!، قدس سره!!، می‌آورند و چون، به علت کثرت دبستان‌ها و مدارس راهنمایی، این امر در طول سال بیش از یک بار برای هر مدرسه اتفاق نمی‌افتد لذا معمولاً خانواده‌ها هم ممکن است آن را طبق تصمیم اتفاقی و عادی اولیاء مدرسه تصور نمایند.

وجود انبوه اسکناس بر روی قبر منسوب به امام!

در هر حال، بدیهی است که ما هم، ظاهراً برای زیارت، ولسی در حقیقت، برای تماشای مرقد مطهر! امام به داخل حرم رفتیم و همینکه به نزدیک ضریح رسیدیم با کمال تعجب و حیرت انبوهی از اسکناس به ارتفاع هفتاد، هشتاد سانتیمتر مشاهده کردیم که بر روی قبر ریخته شده است و اغلب هم اسکناسهای صد تومانی به بالا میباشد!

در همانجا نیز چند نفری را دیدیم که تعدادی اسکناس صد، پانصد و هزار تومانی به داخل ضریح انداختند و بسیاری از همان دانش‌آموزان معصوم نیز جزو اسکناس‌اندازان در ضریح بودند.

من و دوستم از این همه حماقت بعضی مردم واقعاً متأثر شدیم. آخر وقتی که هنوز چند سالی بیش از فوت صاحب این قبر نگذشته است و همه مردم، از جمله والدین این دانش‌آموزان، شخصاً شاهد بیرحمی‌ها و جنایات وی بوده‌اند، چطور ممکن است او را برحق و جزو اولیاء الله بر شمرند و صاحب کرامت بدانند؟!

صرف ناهار در خانهٔ مسئول متنفذ حرم شاه عبدالعظیم

در برگشتن از بهشت زهرا، طبق قرار قبلی به همراه دوستم به خانهٔ آن مسئول متنفذ حرم شاه عبدالعظیم رفتیم. صاحب خانه با همسرش، که در چادر و روبند مخفی بود، از ما استقبال کردند. با اینکه همسر صاحب خانه با دوست من بستگی نسبی نزدیک داشت و نسبت به او محرم محسوب میگردید ولی ظاهراً حضور یک نفر نامحرم، مانند من، در آنجا باعث شد که این خانم از زیر همان چادر و روبند نسبت به بوسیدن صورت دوست من اقدام نماید اما کمی بعد، همینکه شوهرش مرا هم اسماً بجای برادر بزرگ همسرش قبول کرد، با کمال تعجب دیدیم که خانم با اسلامزدانی از خود، یعنی بایک روسری کوچک مونها، به جمع ما پیوست و بعد هم، به اتفاق دو دختر کم حجابترش، همراه با ما، در کنار سفرهٔ نسبتاً مفصل و به اصطلاح رنگارنگی که با کمک یکدیگر روی زمین پهن کردند، به صرف ناهار پرداخت.

گویا به زنی هم که در آن روز در آشپزخانه به خانم کمک میکرد، مرا به عنوان دانی خود معرفی کرده بودند.

در هر حال، نظر به اینکه، در همان دو سه ساعتی که ما در آن خانه حضور داشتیم، من از داستانهای جالبی آگاهی یافتم، بی مناسبت ندانستم که ذیلاً به شرح بعضی از آنها پردازم:

۱- داستان واقعی مسموم بودن زمینهای زراعتی ورامین

به محض اینکه ما با راهنمایی صاحبخانه به اطاق پذیرایی وارد شده و بر روی مبل جا گرفتیم، دوست من به شرح غصب آرامگاه خانوادگی

خود، طبق فتوای رهبر مسلمانان جهان!، و نامعلوم بودن قبر مادرش پرداخت و از این کار شدیداً انتقاد کرد.

میزبان ما، که بزودی معلوم شد در گروه مخالفان سرسخت رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد و به احتمال قوی از اینکه هم‌اکنون دم و دستگاه مرقد تازه‌ساز امام راحل! نسبت به شاه‌العظیم برتری یافته، و با آنهمه پولی که در آنجا خرج میشود، بزودی نیز جلال و شکوه آنجا، شاه‌العظیم را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد، نگران و ناسراحت میباشد، در انتقاد از اقدامات خلاف شرع و مزورانه‌ی رژیم با ما هم‌صدا و هم‌آهنگ گردید.

این رئیس‌الخدام شاه‌العظیم معتقد بود که رژیم جمهوری اسلامی با استفاده از تمام امکانات تبلیغاتی خود بی‌وقفه کوشش مینماید تا اینکه هر روز امام راحل قدس سره! را از پلکان نردبان تقرب با خدا بالاتر و بالاتر ببرد و او را از نظر شفاعتگری برای مسلمانان در نزد خداوند متعال، در مقامی هم‌ردیف با امامان قرار دهد و یا حد اقل او را بصورت جانشین بلافصل آنان در آورد!

با این ترتیب، چون مسلماً شاه‌العظیم رونق و جایگاه خود را به عنوان بزرگترین زیارتگاه پایتخت از دست خواهد داد و از درآمد خدام آنجا به میزانی قابل توجه کاسته خواهد گردید لذا طبیعی است که میزبان ما نیز با وجود اینکه برای حفظ موقعیت رو به تنزل موجود خود، به صورت ظاهر هنوز از ردیف حزب‌اللهی‌های متعهد و طرفدار رژیم خسارج نشده است، مع هذا قلباً و باطناً چیزی است غیر از آنچه که مینماید.

البته دلیل مخالفت شدید میزبان ما با رژیم جمهوری اسلامی، به شرح بالا، تنها حدس و برداشت این نویسنده بود و شاید این مخالفت دلیل دیگری داشته و یا علاوه بر حدس مزبور دارای دلایل دیگری هم بوده باشد.

در هر حال صاحبخانه که بخوبی از تصمیمات مربوط به توسعه آرامگاه امام راحل آگاه بود و در جریان آنها قرار داشت و ما را هم قابل اعتماد و محرم میدانست، گوشه هائی از آنها را شرح داد که داستان زیر یکی از آنها میباشد:

به احتمال قوی آن خواننده عزیز به خوبی به خاطر دارد که چند سال پیش بطور ناگهانی دریافتند و در روزنامه‌ها سر و صدا و هیاهوی عجیبی به راه انداختند که محصولات زمینی و راهین، مخصوصاً سبزیجات آنجا، در زمینهای پر از لجن و مسموم به عمل می‌آید و قابل خوردن نیست زیرا آنها یک سم خطرناک را (که نامش در خاطر من نیست و در لجن وجود دارد) در خود جذب میکنند.

به یاد دارم که در همان زمان چند نفر از اساتید دانشگاه و افراد صاحب نظر، که از واقعیت پشت پرده آگاهی نداشتند، نظرات علمی خود را در جهت رد این شایعه در چند روزنامه منتشر ساختند مبنی بر اینکه هر اندازه آن سم در یک زمین زراعتی زیاد باشد می‌زانش در محصولات حاصله از آن زمین از یک حداکثر تجاوز نخواهد کرد و هرگاه محصولات مزبور را به خوبی بشویند و ضد عفونی نمایند مصرفشان کوچکترین زیانی برای انسان نخواهد داشت. اما به روزنامه‌ها دستور داده

شد که دیگر از این قبیل مقالات چاپ نمایند و باعث نشوند که مسلمانان بیگناه جانشان را با خوردن این محصولات مسموم به خطر بیاندازند!

خلاصه اینکه، در آن سال قسمت عمده‌ای از محصولات کشاورزی **وراهین** روی دست صاحبانشان ماند و هر یک، متناسب با مقدار محصولی که با زحمت به عمل آورده بودند، مبلغی متضرر شدند و به خوبی دریافتند که دیگر آن زمینها قابل استفاده نیست و چاره‌ای ندارند. جز اینکه آنها را به حال خود رها کنند و از خیرشان برای زراعت بگذرند.

اما امروز از میزبان خود آگاهی یافتیم که آن شایعه دروغ طبق یک نقشه شیطانی انجام شده بوده است زیرا **مأموران جمهوری اسلامی** بلافاصله به مالکان زمینهای زراعتی مراجعه کرده و حاضر شده اند که آن قسمت از آن زمینهای پر لجن! و مسموم! را که وصل به **آرامگاه مطهر! امام** بوده است، تا فاصله‌ای بسیار زیاد، به عنوان **هدیه!** به **آرامگاه امام** قبول نمایند و حتی اگر صاحب زمین بخواهد مبلغ مختصری هم بابت آن پرداخت کنند! طبعاً در این شرایط راه دیگری برای صاحبان زمین وجود نداشته است. در همین شرایط و اوضاع، تعدادی از آخوندان حکومتی نیز با اغتنام فرصت، میلیونها متر مربع از اراضی حاصلخیز و رامین را به بهای بسیار ناچیز خریداری کرده و مالک شدند.

بعد از اینکه زمینهای مورد نظر تصرف و جزو **هرقد مطهر! امام** گردیده و با به مالکیت آخوندان حاکم درآمده، سم مزبور نیز از محصولات سایر زمینها و لجن های تمام دهات وابسته به **وراهین** بر طرف شده است و دیگر کسی در این رابطه سخنی از مقامات رسمی وزارت بهداشتی و سایر مقامات رسمی و غیر رسمی ایران نشنیده و مطالبی در روزنامه‌ها نخوانده است!

۲- روشهای مزورانه برای ترغیب و اجبار مردم به ریختن پول در ضریح مطهر! امام راحل! قدس سره الشریف!

در پایان بحث مربوط به تملک زمینهای مردم توسط آخوندان و نیز غضب آنها به منظور توسعه آرامگاه مطهر امام راحل! و اینکه آن را به صورت یک شهرک مجهز در آورند، اینجانب صحبت را به انبوه اسکناسهای روی مقبره کشاندم و شگفت زدگی خود را از ریخته شدن آنهمه اسکناس توسط مردم ساده لوح به داخل ضریح و بر روی قبر امام ابراز داشتم.

صاحبخانه که از بی اعتقادی دوست من به کرامات امامزاده‌ها آگاهی داشت و در این مجلس نیز مرا بی اعتقادتر از او دیده، و بعلاوه همانطور که قبلاً هم گفتم ما را قابل اعتماد و محرم راز و نیز مستمعینی بسیار علاقمند تشخیص داده بود در این زمان نیز به افشای یک راز مهم دیگر پرداخت.

بنا بر گفته‌ی او غیر از چهارده معصوم (که یکی از آنها هنوز زنده است و از بقیه نیز فقط یک نفر در ایران مدفون میباشد) و معدودی از امامزاده‌ها و مقربان درگاه خداوند، از جمله حضرت معصومه و شاه چراغ و همین شاه عبدالعظیم، کمتر کسی از صدها و هزارها زاهد و قطب و امامزاده که در ایران مدفون هستد دارای کرامت بوده‌اند!

مثلاً (به قول میزبان) اینکه بر بالای حرم اینجا نوشته‌اند:

من ز امر عبد العظیم فی الری کمن ز امر حسین فی الکر بلا

کاملاً واقعیت دارد ولی در سایر زیارتگاه‌ها، خدام هر چند وقت یکبار فردی را به شکل کور یا افلیج یا چلاق گریم می‌کنند و یا با صحنه‌سازی‌های فریکارانه و سندسازی‌های دروغی وی را به عنوان کور و لال یا بیمار غیر قابل علاج سرطانی، قلبی و نظائر آن معرفی مینمایند و بعد هم او را با هیاهو و در میان سر و صدای فسراوان و در برابر چشم زائران ساده‌لوح به کنار مقبره روانه می‌سازند و گاهی حتی با زنجیر به ضریح قفل میکنند و بعد در همان شب یا یکی دو شب بعد، در یک نیمه شب گریم او را پاک میکنند و گردهای زردی‌بخش را از صورتش می‌زدایند و در روز بعد وی را به این عنوان که او با کرامت و یا به قول عوام با معجزه صاحب قبر شفا یافته است به صدها نفر زائر و تماشاچی مینمایانند و یا به بیمارستانی معرفی میکنند تا با آزمایشات و عکس‌برداری‌های پزشکی سلامتی کامل او را گواهی و اعلام کنند و اسناد جعلی و یا موهومی را که قبلاً در مورد غیرقابل علاج بودن بیماری وی به مردم نشان داده و یا فقط بطور شفاهی ادعا کرده بودند باطل سازند

البته در زمان اعلام این کرامت باید تمام خدام در نزدیک حرم و اطراف فرد شفا یافته حاضر و آماده به خدمت باشند، زیرا بلافاصله مردم ساده‌لوح هجوم خواهند آورد تا لباسهای او را تکه تکه کنند و هر کدام تکه‌ای از آن را به عنوان تیمن و تبرک و یا برای گذاشتن در کفن خود بردارند و با این ترتیب ممکن است که آن فرد زیر دست و پا له شود.

لازم به گفتن نیست که هر معجزه‌ای از اینقبیل، تعداد زائران زیارتگاه مربوط را چندین برابر خواهد ساخت و صدها نفر بیمار غیر قابل علاج را از نقاط دور و نزدیک به آنجا خواهد کشاند. هر چند که مسلماً هیچ یک از این بیماران حاجتمند به علت کرامت صاحب مقبره شفا

نخواهند یافت ولی منظور خُدام برآورده خواهد گردید و بردرآمدشان به میزان قابل توجهی افزوده خواهد شد و همینکه کم کم میرود که موجبات سست شدن عقاید مردم فراهم شود، مجدداً به همان صورت، ترتیب معجزه‌ی دیگری را میدهند و با تحمیق مردم و بیرون کشیدن پولهای آنان از جیبشان زندگی کاملاً مرفهی برای خود تأمین مینمایند و به ریش آن مردم احمق میخندند!

یکی دیگر از کارهای معمول خدام در هر یک از این قبیل زیارتگاههای ناحق این است که یک یا چند نفر زن و مرد را برای انداختن اسکناس در داخل ضریح استخدام میکنند و به هر یک تعدادی اسکناس علامت‌زده میدهند. اینان وظیفه دارند که همواره در نزدیک ضریح حضور داشته باشند و همینکه چند نفر زائر در آنجا به طواف یا زیارت‌نامه خوانی مشغول شدند، در مقابل چشمان آنان یک یا چند برگ از آن اسکناسها را به داخل ضریح بیاندازند و به آنان وانمود کنند که چون صاحب آن قبردارای کرامت است و حاجات آنان را برآورده ساخته است به او پول میدهند و یا آن اسکناسها را پیشاپیش برای برآورده شدن حاجاتی که دارند در ضریح میاندازند تا ضمناً ثواب هم ببرند و به اجر آخروی هم نائل شوند.

این عمل، در فریب دادن و تشویق زائران و حتی مردم کم‌اعتقاد تأثیری شگفت‌آور و فوق‌العاده دارد و بسیاری از آنان را فی‌المجلس وادار و تشویق مینماید که در این امر خیرا شریک و سهیم گردند.

علامت گذاری اسکناسها به نحوی ساده انجام میگردد مثلاً اسکناسهای مربوط به نفر اول دارای علامتی در گوشه راست بالا، در روی اسکناس، و نفر دوم دارای علامتی در گوشه راست پائین آن میباشد و به

همین ترتیب میتوان برای هشت نفر در هشت گوشه پشت و روی اسکناس علامت زد.

در مقبره امام نیز هم‌اکنون تعدادی زن و مرد برای این کار استخدام شده‌اند و هر کدامشان مبلغ قابل توجهی به عنوان تنخواه‌گردان برای انداختن در ضریح در حضور زائران در اختیار دارند.

البته بعد از اینکه پولهای ضریح که قبلاً متعلق به **حاج احمد آقا**، پسر امام، بود و حالا به پسر این شخص یعنی **آقا سید حسن** تعلق یافته است تخلیه گردید، قبل از شمردن اسکناسها، ابتدا اسکناسهای علامت‌دار را جدا میکنند و آنها را بر طبق نوع علامتی که دارند دسته‌بندی مینمایند و هر دسته را به حساب فرد مربوط میگذارند و مجدداً به او تحویل میدهند.

در اینجا میزبان از ما سؤال کرد که آیا سکه‌های طلا را هم که در ضریح انداخته شده بود دیدید؟ ما پاسخ منفی دادیم و اضافه کردیم که اگر سکه‌های طلائی هم در ضریح وجود داشته است مسلماً در زیر اسکناسها مخفی شده و قابل رؤیت نبوده است.

در این رابطه هم میزبان ما توضیح داد که معمولاً به افرادی از **گروههای شخصی** از قبیل **آزادگان یا جانبازان** که برای بازدید و یا به اصطلاح به منظور زیارت مرقد مطهرا امام برده میشوند، در روز بازدید، ابتدا در حضور خبرنگاران مطبوعات و گزارشگران رادیو و تلویزیون، یک سکه طلا به هر یک هدیه میدهند و این خبر را ضمن گزارش جریان زیارت آنان با عکس و تفصیل منتشر و پخش مینمایند. اما همینکه آنان را در اتوبوس جای میدهند تا برای زیارت مرقد ببرند در اتوبوس به آنان میگویند که: تعدادی از دریافت کنندگان سکه پیشنهاد کرده‌اند که سکه‌های دریافتی را نثار مقبره **امام راحل** بنمایند تا در راه مستمندان

مصرف گردد! و تلویحاً به آنان میفهمانند که این کار به عنوان اولین آزمایش از وفاداری و حق شناسی آنان نسبت به امام و تعهدشان به اسلام و ولایت فقیه تلقی خواهد گردید و اولین شرط لازم برای گنجاندن نامشان در لیست استفاده کنندگان از مزایای فراوان آزادگی و جانبازی خواهد بود. بعد هم افرادی در کنار ضریح میایستند و اسامی و مشخصات افرادی را که سکه های طلای خود را در ضریح می اندازند یادداشت کنند تا احیاناً کسی به بهانه و عنوانی، از قبیل رفتن به توالی و غیره، بدون مراجعه به حرم و انداختن سکه خود در آن، از آنجا بر نگشته باشد.

سکه هائی را هم که در حضور نمایندگان ارتباط جمعی به عنوان هدیه به مهمانان خارجی میدهند به همان ترتیب از آنان پس میگیرند. بدیهی است که این افراد غیر از زائران و بازدید کنندگانی هستند که، مانند دانش آموزان، از چندین روز قبل از بازدید، ضرورت انداختن پول در ضریح به آنان یادآوری و گوشزد شده است و هر یک به منظور چشم و هم چشمی و یا رودربایستی با همراه داشتن وجوهی که با گریه و التماس از پدر یا مادر خود گرفته اند در آنجا حضور می یابند.

۳ - نبودن جسد خمینی در مقبره منسوب به او!

ادعای دیگری که میزبان ما در آن روز با اطمینان کامل به عمل آورد این بود که جسد **خاطی** را در قبری که به نام او ساخته شده است دفن نکرده اند بلکه آن را به **سوره** انتقال داده و به احتمال قوی در

خانه‌ای که متصل به حرم منسوب به حضرت زینب است (و قبلاً آن را برای توسعه دادن حرم مزبور خریداری کرده بودند) مدفون ساخته‌اند.

این شخص در این رابطه چنین شرح داد:

من در هنگام تخریب آرامگاه رضا شاه گبیر و باز کردن قبر او شخصاً حضور داشتم و به اصطلاح شاهد عینی بودم و قسم میخورم که کوچکترین نشانه‌ای از دفن جسد یک انسان در آن وجود نداشت یعنی ما چیزی در آن ندیدیم که بتوانیم آن را به عنوان باقیمانده آن جسد به حساب بیاوریم.

در میان صدها نفر انسان که در آن روز از شنیدن گزافه‌گویی‌های صادق خلخالی در مورد جنایات رضا شاه به هیجان آمده و در کار تخریب آرامگاه شرکت کرده بودند گمان نمی‌رود که حتی یک تن وجود داشت که نسبت به رضا شاه احساس کینه و تنفر شدید نمی‌کرد. ولی مشاهده خالی بودن قبر رضا شاه آنچنان بهت و حیرتی در همه حاضران به وجود آورد که حتی در شرایط نامساعد آن روز نیز اگر یک نفر روحانی زرنگ و حراف از طرفداران رژیم سلطنتی در آنجا وجود داشت، میتواند با استفاده از این واقعه، رضا شاه را جزو اولیاءالله به حساب بیاورد و ناپدید شدن جسدش را به کرامت او نسبت دهد و شورش عظیم در شهری به وجود بیاورد.

در هر حال، بعد از این واقعه، همراه با خبر تخریب آرامگاه رضا شاه، خبر ناپدید شدن جسد وی نیز به سرعت در همه جا منتشر گردید و در اغلب محافل بالای مذهبی و انقلابی، مخصوصاً در تهران و شاه عبدالعظیم در مورد علت آن بحث و مذاکره به عمل آمد و نهایتاً این نتیجه حاصل گردید که قبر رضا شاه پهلوی احتمالاً از زیر به خاراج راه داشته و محمد رضا شاه پهلوی در هنگام عزیمت خودش از ایران دستور داده است

که جسد **رضا شاه پهلوی** را نیز از قبر خارج ساخته و به خارج از کشور انتقال دهند.

ولی تخریب آرامگاه **رضا شاه پهلوی**، بنیانگذار **سلسله پهلوی**، بعداً این نگرانی را در بنیان‌گذاران **رژیم جمهوری اسلامی** پدید آورد که ممکن است این بدعت ناپسند روزی در مورد آنان نیز به مرحله اجراء گذاشته شود و بر قبر آنان، به صورت انتقام، همان بگذرد که بر قبر **رضا شاه پهلوی** گذشت! حتی گویا خود **امام** که خود را مسن‌تر، علیل‌تر و نزدیک به گورتر از دیگر رهبران و **اولیاء جمهوری اسلامی** میدیده و قبل از دیگران احتمال فوت خود را میداده، قبل از دیگران هم به این نگرانی دچار شده و وصیت کرده است که جسدش را در **ایران** مدفون نسازند و به خارج از این کشور انتقال دهند تا در هنگام سرنگونی **رژیم جمهوری اسلامی**، که خواه ناخواه روزی فرا خواهد رسید، هر گاه مقبره او هم به سرنوشت مقبره **رضا شاه** دچار گردید اولاً استخوانهایش از سوخته شدن محفوظ بماند و ثانیاً پیروان یا همکاران حقه‌باز او، در صورت امکان و اقتضاء، بتوانند این امر را هم به عنوان یک گرامت دیگر! از او به حساب آورده و ابدیت او را به عنوان یک نفر از **اولیاء الله واقعی مسلم و مسجل سازند**.

میزبان ما که ناقل این داستان بود ادعا میکرد که بعد از فوت **امام**، مردمی که در روز دفن جنازه او در نزدیک **بهشتزها** حضور یافته بودند، چه به صورت ظاهر و چه از ته دل در وضعی بودند که اگر در هنگام فرود آمدن هلیکوپتر حامل جسد **امام**، با بلندگوهای قوی، که در آنجا وجود داشت، به آنان گفته میشد که: "ای مردم، شما را به روح **امام** قسم میدهیم که از جای خود حرکت نکنید و به هلیکوپتر نزدیک نشوید." مسلماً هیچکس از جای خود تکان نمیخورد. اما چون کارگردانان **صحنه** تدفین میخواستند که همه مردم دنیا! دفن جنازه **امام** را در قبری که برای

وی کنده و آماده شده بود باور نمایند، ترتیب داده بودند که ابتدا هلیکوپتر حامل جسد کفن شده امام در نزدیک قبر فرود آید و بعد هم طبق برنامه قبلی به مردم اجازه دادند که به سوی هلیکوپتر هجوم ببرند، تابوت را در اختیار بگیرند و کفن جسد را پاره کنند تا هم خودشان و هم میلیونها نفر بینندگان پخش زنده و بینندگان بعدی تلویزیونهای سراسر جهان با چشم خود وجود جسد امام را مشاهده کنند و واقعاً باور نمایند که آن را برای دفن به آنجا آورده بودند. آن وقت کاری را که در آغاز میبایست انجام دهند به مرحله عمل در آوردند یعنی به نام امام از مردم خواستند که از نزدیک جسد دور شوند و بعد هلیکوپتر، با جسدی که در کفن پاره پاره قرار داشت، ظاهراً برای تعویض کفن به پرواز در آمد و از آنجا دور شد و مدتی بعد همان هلیکوپتر به آنجا برگشت و تابوتی در بسته از آن خارج گردید، و بدون اینکه احدی از تماشاچیان به آن نزدیک شود، به داخل قبر برده شد.

با این ترتیب به همه مردم حاضر در صحنه دفن و به تمام بینندگان آن صحنه از تلویزیونها، در ایران و کشورهای دیگر، وانمود شد که این جعبه تابوت محتوی همان جسدی است که دقایقی پیش با چشم خود مشاهده کرده بودند، در حالی که این تابوت محتوی جسد نبوده و در آن قبر جسد امام دفن نشده است.

این بود مضمون نسبتاً کامل داستانی که نویسنده این سطور در حوالی ظهر این روز از زبان میزبان خود شنید. هر چند که قدرت و نفوذ این شخص به اندازهی اوائل انقلاب نیست ولی به اقتضای شغلی که دارد هنوز هم از متنفذان جمهوری اسلامی بشمار می آید و با بسیاری از رجال مذهبی - سیاسی کشور مخصوصاً با آنان که در حال حاضر به تندرو

شهرت دارند و در زمان فوت امام نفوذی بسیار زیادتر از این زمان داشته و در زمره‌ی گردانندگان امور و به اصطلاح از "اهل واژه" بشمار می‌آمده‌اند، ارتباطی دوستانه، بسیار نزدیک و تنگاتنگ داشته و دارد و حتی با بعضی از آنان دارای نسبت نزدیک فامیلی می‌باشد، به اینجهت و نیز نظر به شخصیت وی و همچنین با توجه به اینکه منطق و دلیل او برای توجیه تصمیم مربوط به انتقال و دفن جسد امام در خارج از کشور قابل قبول به نظر می‌رسد، لذا نویسنده این سطور بعید نمیداند که داستان مزبور واقعیت داشته باشد.

۴ - داستان تخریب آرامگاه رضاشاه کبیر از قول میزبان،

یکی از عاملان و شاهدان عینی

چون میزبان ما ضمن شرح داستان مربوط به خالی بودن مقبره امام، از حضور خود در هنگام تخریب آرامگاه رضا شاه و دخالتش در این امر سخن به میان آورده بود لذا نویسنده این سطور در پایان داستان مزبور، فرصت را مغتنم شمرد و از میزبان خواهش کرد که مشاهدات و مداخلات خود در این رابطه را نیز برای ما شرح دهد.

وی، که از علاقه شدید اینجانب به استماع سخنانش بر سر شوق آمده بود، با کمال میل، به شرح زیر به نقل ماجرا پرداخت:

در همان روزهای اول پیروزی انقلاب یک روز عصر تلفنی به ما اطلاع دادند که برای صبح روز بعد به هر تعداد و مقدار که میسر باشد عمله و بنا با کلنگ و پتک و بیل فراهم سازیم و آماده باشیم.

روز بعد، در حدود ساعت ۹ صبح، صادق خلغالی با تعدادی پاسدار مسلح و یک اتومبیل که بلندگو بر روی آن نصب شده بود به

شاه عبدالعظیم آمد و به محض ورود از ما خواست که خُدام را برای جمع آوری مردم در صحن حرم، به داخل شهر روانه سازیم. اتومبیل بلندگودار هم به همین منظور در شهر به راه افتاد و مردم را برای استماع سخنان مهم! **خلخالی** به حرم دعوت کرد. جمع کثیری در حرم حضور یافتند. **خلخالی** سخنرانی کوتاهی برای آنان ایراد نمود و ضمن آن، به راست یا به دروغ مظالم **رضا شاه** را شرح داد و از آنان درخواست کرد که هر کدام از هر جا که میتوانند پُتک و کلنگ و بیل فراهم سازند و در انجام یک کار خیر و پُر ثواب، یعنی خراب کردن آرامگاه آن پادشاه شرکت نمایند.

پس از این سخنرانی، جمعی از مردم برای پیدا کردن و آوردن وسائل تخریب بیرون رفتند، خدام و کارگرانی هم که ما از قبل فراهم کرده بودیم با پتک و کلنگ به جان آرامگاه افتادند و بقیه مردم هم به تماشا مشغول شدند.

در داخل آرامگاه **رضا شاه** اشیاء گرانبهای فراوان وجود داشت که از جمله‌ی آنها تعدادی لوستر گرانبهای کریستالِ اصل ساخت چکوسلواکی بود، که یکی از آنها با دو بست شاخه شمع‌ی درست از سقف بر بالای قبر آویزان شده بود و شاید نظیر آن در ایران وجود نداشت. ما از **خلخالی** خواهش کردیم که اجازه بدهد تا این اشیاء قیمتی را از آرامگاه به خارج انتقال دهیم و از آنها در داخل حرم استفاده نمائیم. اما **خلخالی** در پاسخ گفت: امام فرموده‌اند که این ساختمان و کلیه اشیاء داخل آن مصداق بارز **انصاب در آیه: اِنَّمَا الْحَرَمُ وَالْمَيْسِرُ وَالْانصَابُ وَالْازْلَامُ رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ** میباشند و همه آنها را باید نابود کرد!

در هر حال، تعدادی عمده بنائی همراه با کارگران سایر رشته‌ها و جمعی دیگر از مردم با وسائلی، که مهمترین آنها پتک و کلنگ بود، تخریب آرامگاه را آغاز کردند. اما از همان آغاز معلوم شد که آن ساختمان به مراتب مستحکمتر از آن است که با این وسائل ابتدائی بتوان آن را خراب کرد. یعنی جوانان نیرومند پتکهای سنگینی را که با تمام قوا از بالای سر بر سنگهای بدنه آرامگاه فرو میکوفتند فقط اثری بسیار مختصر بر جای میگذاشتند و نیز معلوم شد که از بولدوزرهای خاک‌بردار نیز کاری ساخته نخواهد بود.

بلافاصله ترتیب احضار چند نفر استاد بنا و سنگتراش داده شد و جلسه‌ای با شرکت آنان تشکیل گردید. آنان به اتفاق نظر دادند که فقط با دینامیت میتوان این بنای مستحکم را خراب نمود. چند نفری هم قول دادند که برای روز بعد وسائل لازم را فراهم سازند.

روز بعد، همین افراد با مقداری دینامیت و تعدادی دریل و مته‌های فولادی و تیغه‌های سنگ‌بری در محل حاضر شدند و با زحمت زیاد سوراخهایی را در داخل سنگهای محکم اطراف آرامگاه به وجود آوردند و مقداری دینامیت در هر یک قرار دادند و بعد از همه مردم درخواست کردند که همگی از آن حدود دور شوند و حتی ساختمانهای اطراف را نیز تخلیه نمایند و آنوقت دینامیتها را منفجر کردند. اما باز هم معلوم شد که دینامیت نیز برای تخریب این ساختمان کافی نیست مگر اینکه به مقدار زیاد مصرف گردد که آن نیز برای ساختمانهای اطراف، از جمله حرم شاه عبدالعظیم، خطرناک بود.

بار دیگر جلسه‌ای مرکب از تعداد بیشتری از استادان بنائی و کارشناسان امور ساختمانی و سنگ‌کاری در محل دفتر حرم تشکیل گردید.

این جلسه مدتی طولانی ادامه داشت. در ابتدا تمام شرکت کنندگان تخریب آرامگاه را به ترتیبی که به ساختمانهای اطراف زیان نرساند، در مدتی کوتاه که مورد نظر سران جمهوری اسلامی بود، غیرممکن دانستند و لسی سرانجام یکی از شرکت کنندگان فکری عملی به نظرش رسید و آن این بود که یک غلطک آهنی بزرگ که برای صاف کردن اسفالت جاده‌های بیرون شهرها مورد استفاده قرار میگیرد با یک جرثقیل بلند و قدرتمند به آنجا آورده شود. غلطک را با سیمهای بکسل کلفت و محکم متعدد بر سر جرثقیل آویزان و از زمین بلند کنند و همانطور که بچه‌ها در پارکها در تاب به جلو و عقب میروند و هر بار دور بیشتری میگیرند، جرثقیل هم در ارتفاعی هم‌سطح و نزدیک با سقف آرامگاه به تاب دادن غلطک و جلو و عقب بردن آن پردازد و همینکه دور لازم را برداشت، آن را یکباره به ساختمان بکوبد و اینکار را مرتباً تکرار نماید تا ساختمان بکلی ویران گردد.

ترتیب این کارها برای دو روز بعد فراهم گردید و یک دستگاه غلطک از اداره راه امانت گرفته شد و جرثقیل مورد نیاز هم، بسا راننده، از جای دیگر آماده گردید و این دفعه ساختمان آرامگاه تاب مقاومت نیاورد و با ضربات متعدد به تدریج از بالا به پائین شروع به خراب شدن کرد.

با وجود این کار خراب کردن کامل آرامگاه و تسطیح آن در حدود بیست روز به طول انجامید و در تمام این مدت بولدوزرهای خاک‌بردار و کامیونهای متعدد که در آنجا آماده شده بودند، با سرعت خرده‌سنگها و آوار حاصله از ساختمان را همراه با اشیاء له شده‌ای که در زیر آنها وجود داشت تخلیه کرده و تحت حفاظت پاسداران به جایی نامعلوم، گویا در نزدیک دریاچه قم، بردند.

اما، همینکه محل قبر **رضا شاه** از زیر آوار پدیدار گشت و شکافته و یا به اصطلاح نبش گردید تا استخوانهایش را به قول **خلخالی** یا بسوزانند و یا در... بریزند، همانطور که گفته شد چیزی در آن یافت نگردید!

بعداً سایر قبرهائی که در داخل آرامگاه بود، از جمله قبر **علیرضا پهلوی** و **حسنعلی منصور** نیز شکافته شد و ما نفهمیدیم که بر سر استخوانهای موجود در آنها چه آمد؟

تکمله :

چندی بعد از آنکه خاطرات فوق نوشته شده بود، این ناشر به دو مطلب در دو کتاب برخورد نمود، که یکی از آنها تأیید خالی بودن مقبره **رضا شاه بزرگ** در **شاه عبدالعظیم**، توسط **صادق خلخالی** بود و دیگری حکایت از آن داشت که مدفن واقعی **رضا شاه بزرگ** در **مشهد** و در حرم **امام رضا** و یا در **مسجد رفاعی قاهره** میباشد. اینک به منظور تأیید و تکمیل شرح بالا به درج این دو مطلب مبادرت میگردد :

متن نامه **صادق خلخالی** روی کاغذ مارکدار مجلس شورای اسلامی:

جمهوری اسلامی ایران
مجلس شورای اسلامی

بسمه تعالی

بنام خداوند متعال و قاهر غالب باید عرض کنم که جنازه رضاخان ملعون و دزد را از مصر آورده بودند و در مقبره مخصوص در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام بخاک سپردند و جنازه علیرضا پهلوی نیز در آنجا مدفون بود و چند نفر دیگر از دومان ننگین نیز در آن مقبره بود.

پس از انعقاد جمهوری اسلامی در ایران یک روز تصمیم گرفتیم که آن مقبره را که به مراتب بدتر از مسجد ضرار بود و در واقع جز یک دکور شیطنانی نبود و در واقع مایه امید ضد انقلاب و سلطنت طلبان بود تخریب نمائیم و در این کار اتساتی و اسلامی برادران سپاه پاسدار با تعدادی متجاوز از دویست عدد بیل و کلنگ و دسته‌های دیگر از مردم کمک شایان نمودند و ما بدو امر خیال میکردیم که یک شبه آنجا را خراب میکنیم ولی ساختمان بی‌اندازه محکم بود که بالاخره با شیوه مهندسی و مواد منفجره پس از دو هفته تخریب شد و تنها مقبره رضاخان نبود که خراب شد بلکه قبر متجاوز از پنجاه نفر از وابستگان، منجمه حسنعلی منصور نیز خراب شد و با این تخریب انقلابی خاطره انقلابی کبیر سدید قهرمان در تخریب مقابر قریش در شام تجدید شد. بعضی‌ها، منجمه بنی‌صدر خائن با تخریب آنجا سرسختانه مخالفت میکردند و حتی در صدد بودند که ما را بازداشت نمایند ولی مردم مسلمان با ما بودند. اگر بنی‌صدر و امثال او در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند در باره تخریب مسجد ضرار حتماً مخالفت میکردند و حال آنکه در قرآن میفرماید:

ألم تر كيف فعل ربك بعاد، ارم ذات العماد، ...

والسلام من التبع الهدى

صادق خلخالی - ۱ / ۸ / ۶۲ [۱۳]

باید عرض کنم که خود جنازه را شاه فراری دو روز قبل از رفتن خود از ایران خارج و حالیه در لوس آنجلس به عنوان امانت نگهداری میشود. و خلاصه کلام اینکه جنازه رضاخان قلندر و علیرضا پهلوی در مقبره بوده و دو روز قبل از فرار شاه خائن از ایران استخوانهای آنها را در جعبه و صندوق جای داده و به لوس آنجلس در آمریکا برده‌اند.

صادق خلخالی

(تاریخ بیست ساله ایران - جلد هشتم - حسین مکی - صفحات ۵۳۰/۳۱)

محل دفن رضا شاه بزرگ، نقل قول از محمد رضا شاه

این بحث را با نقل مطلبی را جمع به محل دفن رضا شاه بزرگ، از قول محمد رضا شاه پهلوی به پایان میرسانیم:

... انگلیسیها با انتقال جنازه رضا شاه به تهران، که مستلزم انجام تشریفات رسمی بود موافقت نکردند و در نتیجه جنازه بطور موقت به قاهره انتقال یافت و مراسم تشییع جنازه رسمی در قاهره به عمل آمد...

محمد رضاشاه، بعد از پایان جنگ دوم جهانی و خروج نیروهای بیگانه از ایران به فکر باز گرداندن جنازه پدرش به تهران افتاد و مقبره مجلی نیز برای او در نزدیکی حرم حضرت عبدالعظیم ساخته شد. مراسم انتقال و تشییع رسمی جنازه در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۹ انجام پذیرفت و چنین تصور میشود که جنازه در مقبره‌ای که برای او بنا شده بود، دفن شده است. ولی شاه در سال ۱۹۷۵ [۱۳۵۴ شمسی] در مصاحبه با کارانجیا، روزنامه‌نگار هندی، گفت که جنازه پدرش به واسطه اعتقاد و ایمان او به امام هشتم شیعیان در جوار حرم حضرت رضا، علیه السلام، دفن شده است.

کتاب کارانجیا تحت عنوان: اندیشه‌های یک پادشاه که مجموعه‌ای از مصاحبه‌های او با شاه است، در سال ۱۹۷۷ [۱۳۵۶ شمسی] با کمک دربار یا وزارت اطلاعات آن زمان در لندن چاپ شد و این مطلب به طور صریح در پایان فصل دوم آن که به رضا شاه اختصاص یافته است تکرار گردید.

مقبره رضا شاه بعد از انقلاب اسلامی ایران تخریب گردید و اثری از جنازه یا استخوانهای رضا شاه در آن یافت نشد...

'... بعد از مرگ [محمد رضا] شاه در قاهره، هنگام دفن جنازه او در مسجد رفاعی مصر، خبرگزاربها گزارش دادند که جنازه محمد رضا شاه در کنار قبر پدرش در مسجد رفاعی قاهره دفن شده است. صحت و سقم این ادعا هم روشن نیست و به درستی نمی‌توان گفت که جنازه رضا شاه، یا بقایای جسد او در کدام نقطه از کرة خاکی ما مدفون است؟! ...'

(پدر و پسر ، ناگفته‌ها از زندگی و روزگار پهلوی‌ها - تألیف و ترجمه : محمود طلوعی - نشر علم - چاپ اول - بهار ۱۳۷۲ - صفحات ۴۶۹ و ۴۷۰ - خبر مربوط به مصاحبه محمد رضا شاه با کارانجیای هندی به نقل از:

The Mind of a Monarch - R. K. Karanjia -
London - 1977 - P. 42)

پیوست مربوط به صفحه ۱۱۸

الف - تاریخچه‌ای کلی از آغاز روابط سیاسی ایران با آمریکا تا شروع داستان مفروضانه کاپیتولاسیون

اولین پیمان برای برقراری روابط سیاسی بین ایران و آمریکا به نام پیمان دوستی و تجاری در تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۸۵۶ (۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ - ۲۲ آذر ۱۲۳۵)، یعنی نزدیک به ۱۴۲ سال قبل در قسطنطنیه!! بین فرخ خان غفاری، ملقب به امین‌الملک ایلچی کبیر ایران در فرانسه!! و کارول سنسی، وزیر مختار آمریکای شمالی در دربار عثمانی!!، منعقد گردیده است.

به موجب ماده دوم این پیمان دولت آمریکا از حقوق مربوط به کشورهای

کامله‌الوداد برخوردار شده که منظور از این اصطلاح همان مقررات "کاپیتولاسیون" بوده است.

با اینکه این پیمان در تاریخ ۲۰ جمادی‌الثانی همان سال (۲۸ بهمن ۱۲۳۵ - ۱۶ فوریه ۱۸۵۷) به توشیح ناصرالدینشاه رسیده و از نظر ایران لازم‌الاجرا گردیده بود ولی دولت آمریکا تا نزدیک به ۲۶ سال بعد در مورد برقراری روابط با ایران اقدامی به عمل نیاورده است.

در تاریخ ۵ اوت ۱۸۸۲ (۱۴ مرداد ۱۲۶۱ - ۲۰ رمضان ۱۲۹۹) کنگره آمریکا قانون تأسیس سفارت در تهران را به تصویب رسانید و

چند ماه بعد در ژانویه سال ۱۸۸۳ (ربیع الاول ۱۳۰۰ - دی ۱۲۶۱) نخستین سفیر آمریکا در ایران تعیین و به تهران اعزام گردید.

اولین وزیر مختار ایران در آمریکا نیز **حسینقلی خان صدرالسلطنه**، پسر چهارم **میرزا آقاخان نوری**، بوده که در شوال ۱۳۰۵ (خرداد یا تیر ۱۲۶۷ - ژوئن یا ژوئیه ۱۸۸۸) به این سمت منصوب و به سوی آن کشور روانه شده است.

چون این شخص در ذیحجه سال قبل از این انتصاب به حج رفته بوده، لذا در زمان عزیمت به محل مأموریت خود از طرف **ناصرالدینشاه** به لقب "**حاجی واشنگتن**" ملقب گردیده است. ظاهراً ورود وی به واشنگتن با اولین عید قربان بعد از حاجی شدن وی مصادف بوده و به همین جهت وی به عنوان اولین اقدام خود در آمریکا به اجرای مراسم قربانی گوسفند در محل سفارتخانه دست زده و خود را مضحکه خاص و هام ساخته است.

از آن تاریخ تا زمانی که سلطنت به **خاندان پهلوی** منتقل گردیده است، به دو فقره ماجرای جنجال برانگیز در مورد استخدام دو هیئت مستشاری از آمریکا برمیخوریم که اولی به ریاست **مورگان شوستر** (در ۱۹۱۱ میلادی - ۱۲۹۰ شمسی) و دومی به ریاست **آرتور میلسپو** (در ۱۹۲۲ میلادی - ۱۳۰۱ شمسی) بوده است.

هر چند که استخدام هیئت دوم بعد از کودتای ۱۲۹۹ انجام شده و نیز تا حدود دو سال بعد از به سلطنت رسیدن **رضا شاه** ادامه داشته است ولی در طول سلطنت این پادشاه هیچ مستشار آمریکائی برای ایران استخدام نشده بوده است.

در زمان سلطنت **محمد رضا شاه** نیز اولین مستشاران آمریکائی که به ایران دعوت شدند هیتی به ریاست همان **آرتور میلسو** بود. لایحه استخدام این شخص در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۲۱ (۱۲ نوامبر ۱۹۴۲) در مجلس شورای ملی به تصویب رسید ولی بعد از دو سال، به علت اختلافاتی که با دولت ایران پیدا کرده بود، مستعفی گردید و استعفایش در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۲۳ (۸ فوریه ۱۹۴۵) از طرف مجلس شورای ملی مورد قبول قرار گرفت.

ترتیب استخدام **آرتور میلسو** و هیئت مستشاران زیر نظر وی در هر دو بار (چه در دوران **احمد شاه قاجار** و چه در زمان **محمد رضا شاه پهلوی**) در هنگامی داده شده که **میرزا احمد قوام**، **قوام السلطنه**، به عنوان نخست‌وزیر خدمت میکرده است. با اینکه اولین لایحه استخدام مستشار مالی از آمریکا، که به استخدام **مورگان شوستر** انجامید، در دوران نخست‌وزیری **مستوفی‌الممالک** به تصویب مجلس شورای ملی رسید و **قوام السلطنه** در آن زمان سمت وزارت جنگ را به عهده داشت ولی هرگاه بگوئیم که در آن ایام نیز همین شخص در ایجاد فکر استخدام مستشار از آمریکا مؤثر بوده است، شاید سخنی به گزاف نگفته باشیم.

حسن ارسنجانی در یادداشتهای سیاسی خود در این رابطه چنین

نوشته است:

... **قوام السلطنه** از کسانی بود که راه سوم را انتخاب کرده

بود

ولی با طرفداران آلمان موافق نبود و اعتقاد داشت به هر تقدیر سیاست آمریکا را باید متوجه ایران کرد و امریکائیه‌ها را به هر نحوی شده در ایران ذینفع نمود و از نفوذ و قدرت آنها برای تعدیل فشار دو طرف استفاده کرد.

قوام‌السلطنه عقیده داشت که آمریکا هیچگونه خطر استعماری برای ایران ندارد. زیرا میان ایران و آمریکا اقیانوس‌ها فاصله است و در حالی که انگلیس و روسیه تزاری برای بلعیدن ما دهان باز کرده‌اند، امکان ندارد که دولت ثالثی از جمله آمریکا بتواند ایران را تحت سلطه خود در آورد.

با این عقیده راسخ بود که به محض در دست گرفتن قدرت، **دکتر هیلسو** و یک عده دیگر آمریکائی را برای مستشاری امور مالی مملکت استخدام کرد. قرارداد نفت با دو کمپانی آمریکائی امضاء نمود.

در دوره دوم زمامداری خود بعد از شهریور ۱۳۲۰، در سال ۱۳۲۱ از نو به فکر جلب سیاست آمریکا افتاد. موافقت کرد در دوره اشغال نظامی ایران از طرف شوروی و انگلیس، ارتش آمریکا به ایران بیاید و منظورش این بود که آمریکا راجع به امور مالی ایران بیش از پیش ذینفع باشد.

همچنین در دوره چهاردهم زمامداری خود در سال ۱۳۲۴ همین سیاست را تعقیب کرد. برای تحقیق برنامه هفت ساله از کارشناسان آمریکائی دعوت نمود و سعی داشت که با استقراض از بانک بین‌المللی و به کمک شرکت **هوریسون بودسون** برنامه هفت ساله را از سال اول به مرحله اجراء و عمل در آورد. ولی عمر دولت او کفاف نداد...

(زندگی سیاسی قوام‌السلطنه - تألیف **جعفر مهدی نیا** -

صفحات ۲۰۴/۵)

همانطور که **ارسنجانی** نوشته است، **احمد قوام**، **قوام‌السلطنه**،

در این دوران از نخست‌وزیری خود (که از ۱۸ مرداد تا ۲۵ بهمن ۱۳۲۱ بطول انجامید)، علاوه بر اینکه ترتیب استخدام مستشاران آمریکائی مالی آمریکائی را داد، دعوت نامه‌ای رسمی نیز برای ارتش آمریکا امضاء نمود که ورود و حضور سربازان آمریکائی را در ایران قانونی شناخت.

محمد ساعد که در این کابینه قوام السلطنه، سمت وزارت امور خارجه را به عهده داشت و اقدامات مربوط به دعوت نظامیان آمریکائی به ایران در وزارتخانه زیر نظر وی انجام گرفته بود، با همین سمت به کابینه بعدی به نخست‌وزیری علی سهیلی انتقال یافت و در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۲۲ (۳ نوامبر ۱۹۴۳) قرارداد استخدام اولین هیئت مستشاری نظامی را برای ارتش ایران که مرکب از یک سرلشکر، چهار سرهنگ، یک سرگرد و دو سروان بود با وزیر مختار آمریکا به امضاء رساند. همین شخص چند روز بعد، یعنی در تاریخ ۵ آذر ۱۳۲۲ (۲۷ نوامبر ۱۹۴۳)، قرارداد دیگری برای استخدام تعدادی مستشار نظامی آمریکائی برای ژاندارمری ایران با وزیر مختار آمریکا به امضاء رسانید.

با اینکه این افراد گذرنامه دولتی که توسط دولت آمریکا صادر شده بود در اختیار داشته‌اند و بر حسب نوع آن از مصونیتها و امتیازات مندرج در قرارداد موجود بین ایران و آمریکا استفاده میکرده‌اند، مع هذا در ماده سی‌ام قرارداد اخیر، به نحوی نامرئی و ظاهراً عادی مصونیت کامل در مقابل هر عمل غیرقانونی که در ایران به انجام برسانند به آنان داده شده بود. متن آن ماده به شرح زیر می‌باشد:

ماده سی‌ام - نسبت به هر یک از کارمندان این هیئت که بطور صحیح و منظم و از روی صلاحیت ثابت شود که به جرم مداخله در کارهای سیاسی کشور یا تخلف از قوانین ایران مقصر است، هیئت وزیران حق خواهد داشت مقررات این قرارداد را که مربوط به چنین کارمندی باشد لغو نماید.

که البته هر جنایتی نیز تخلف از قوانین ایران شمرده می‌شده و دولت ایران در چنین مواردی فقط حق داشته است که قرارداد استخدامی مربوط به چنین کارمندی را لغو نماید!

یکبار دیگر **قوام السلطنه** در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۲۴ (۲۶ ژانویه ۱۹۴۶) به نخست وزیری انتخاب گردید. وی در این دوره از صدارت خود، که ایادی روسیه، آذربایجان را به صورت خودمختار درآورده بودند و هنوز کشور ایران در اشغال نیروهای متفقین بود، به عنوان یک سیاستمدار لایق و زیرک، حد اعلای مهارت و زبردستی را درمقابله با مشکلات فراوان موجود و حل و فصل امور سیاسی ایران یکبار برد و موجبات تخلیه ایران را از نیروهای بیگانه (مخصوصاً از نیروهای شوروی که از این کار خودداری میکردند) و بازگرداندن آذربایجان را به ایران فراهم ساخت.

بعلاوه '... قوام در گفتگوهای فشرده‌ای با ژوزف آلسن و سرمایه‌داران آمریکائی بود تا هر چه ممکن است آنها را بیشتر درگیر مسائل ایران سازد.

۲۶ مهر [۱۳۲۶] گفتگوهای او به نتیجه رسید و دولت با انعقاد پیمان محرمانه نظامی با آمریکا، به مستشاران نظامی آن کشور حق انحصاری دخالت در ارتش ایران را داد ... رادیو لندن خبر انعقاد قرارداد محرمانه نظامی ایران و آمریکا را منتشر کرد، سفارت شوروی دست به اعتراض زد. دولت تکذیب کرد، اما انگلیسان از آرشیو ثبت قراردادهای سازمان ملل، قرارداد را به صفحات روزنامه‌ها کشاندند. چنین بود که شرایط برای سقوط قوام آماده شد ...

(از سید ضیاء تا بختیار - مسعود بهنود - صفحه ۲۸۰)

این قرارداد محرمانه‌ای که **مسعود بهنود**، به شرح بالا، از آن نام برده است، احتمالاً همان قراردادی است که در تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۲۶ (۱۶ اکتبر ۱۹۴۷) به دستور **قوام السلطنه**، نخست‌وزیر وقت، بین **مسعود جسم** که وزارت جنگ را به عهده داشته، به نمایندگی دولت ایران، و **ژوزف آلسن**، سفیر کبیر کشورهای متحد آمریکا، به امضاء رسیده است. (این قرارداد

در صفحات ۶۴ تا ۷۰، جلد دوم کتاب " اسناد معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول " منتشره توسط دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، تحت عنوان سند شماره ۲۰ درج شده است.)

ماده ۲۴ این قرارداد به شرح زیر میباشد:

' ماده ۲۴ - تا مدتی که این قرارداد یا تمدید آن معتبر است دولت ایران هیچ گونه مأمورین دولت خارجی دیگر را برای انجام هیچ گونه وظایف مربوط به ارتش ایران استخدام نخواهد نمود مگر با توافق نظر مشترک مابین دولتین کشورهای متحد آمریکا و ایران.'

بطوری که ملاحظه میشود در آن زمان که **محمد رضا شاه پهلوی**

هنوز دارای قدرتی در کشور بوده و **قوام‌السلطنه** فعال مایشاء محسوب میشده، ارتش ایران در بست در اختیار هیئت مستشاران نظامی دولت آمریکا و در حقیقت خود دولت آمریکا قرار گرفته است.

بعلاوه به موجب ماده ۱۱ قرارداد، در صورتیکه هر یک از اعضای هیئت مستشاران نظامی از قوانین و مقررات دولت ایران، که شامل هر نوع جرم و جنایت بزرگ هم میشود، تخلف مینمودند فقط ممکن بوده است!! که از خدمت در ارتش ایران معاف گردند و تنها هزینه مراجعتشان به آمریکا!! پرداخت گردد. به شرح زیر:

' ماده ۱۱ - اعضای هیئت در صورت تخلف از قوانین و مقررات دولت ایران ممکن است از خدمت ارتش ایران معاف گردند، در این صورت فقط استحقاق دریافت هزینه مراجعت به آمریکا را خواهند داشت.'

این امتیاز در شرایطی داده شده است که، همانطور که در بالا

گفته شد، اعضای هیئت مستشاران نظامی آمریکا از گذرنامه‌ی صادره توسط دولت متبوع خود استفاده میکردند و بر حسب نوع آن، که

سیاسی یا خدمت بوده، از مصونیتها و امتیازات مندرج در قرارداد سیاسی موجود بین دولتهای ایران و آمریکا برخوردار بوده‌اند.

هر یک از این مستشاران از نظر مادی نیز از مزایای قابل توجهی برخوردار بوده‌اند:

به موجب ماده ۱۰ قرارداد بر تمام افسران هم درجه خود در ارتش ایران ارشدیت خواهد داشت و از تمام امتیازات و مزایائی که بنا بر مقررات داخلی ارتش ایران برای افسران هم‌درجه اوتعیین شده است برخوردار میگردد.

و علاوه بر حقوق و مزایا: به موجب ماده ۱۳

مبلغی مقطوع به عنوان پاداش با موافقت بین دولتین ایران و آمریکا به پول رایج آمریکا یا حواله دلار و یا چک دریافت خواهد نمود. این پاداش در ۱۲ قسط ماهانه متساوی هر قسط در آخرین روز هر ماه پرداخت خواهد شد. مالیاتهای جاری که از طرف دولت ایران یا تشکیلات اداری و سیاسی آن وضع شده و یا اینکه بعداً وضع خواهد شد شامل پاداش اعضای هیئت مزبور نخواهد گردید.

به موجب سند مندرج در صفحه ۹۶۶، جلد ۵، اسناد محرمانه وزارت امور خارجه آمریکا مربوط به سال ۱۹۴۷، در همین روزی که قرارداد اعزام افسران و سربازان جدید آمریکائی بین ژوزف آلن، سفیر کبیر آمریکا در ایران، و محمود جم، وزیر جنگ ایران، به امضاء رسیده است، این دو نفر قرارداد استخدام مستشاران سابق را نیز در همان تاریخ (۱۳ مهر ۱۳۲۶ - ۱۶ اکتبر ۱۹۴۷)، و طبقاً به موجب مفاد قرارداد جدید، تمدید کرده‌اند.

بطوری که خوانندگان عزیز ملاحظه میفرمایند قبل از آنکه محمد رضا شاه در حکم وزنه سنگینی در ترازوی سیاست ایران جلوه‌گر شود و در زمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه، که پیش از هر نخست‌وزیر

دیگری نسبت به شاه بی‌اعتنائی مینموده است، ارتش ایران بطور انحصاری در اختیار آمریکا قرار گرفته، پای مستشاران آمریکائی به ایران باز شده، و آنان از هر نوع مصونیت و مزایائی برخوردار شده بودند.

از خوانندگان عزیز تقاضا دارد که یک بار دیگر مطالب مستند بالا را مطالعه فرمایند و آنها را با ادعاهای بی‌مدرک از طرف افرادی که وجه مشترک همه آنان مخالفت بی‌دلیل با رژیم سابق میباشد مقایسه کنند و دریابند که این افراد تا چه اندازه مفرض و ناجوانمرد میباشند.

در هر حال، شواهد موجود نشان میدهد که بعد از سقوط این کابینه قوام‌السلطنه، تا زمان وقوع انقلاب اسلامی، محمد رضاشاه پهلوی از حامیان سرسخت حضور آمریکا در ایران بوده و همین امر یکی از مهمترین دلایل مخالفت شدید ایادی روس و انگلیس با وی بشمار میرفته است.

بطوری که دیدیم، قوام‌السلطنه تمام مذاکرات مربوط به انعقاد اولین قرارداد جهت استفاده انحصاری از مستشاران نظامی آمریکا و نیز امضای این قرارداد را در متهای اختفاء انجام داده و دولتهای روس و انگلیس را غافلگیر کرده بود.

ولی به موجب همان سند مندرج در صفحه ۹۶۶، جلد ۵، اسناد محرمانه وزارت امور خارجه آمریکا و نیز به موجب مواد ۲ و ۳ قرارداد مورد بحث، قرار بوده است که این قرارداد تا تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۴۹ (۲۹ اسفند ۱۳۲۷) به قوه خود باقی باشد ولی دولت ایران در صورت تمایل به تمدید آن میبایست پیشنهاد خود را کتباً قبل از تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۸ (۳۰ شهریور ۱۳۲۷) به دولت آمریکا تسلیم نماید و دولت آمریکا نیز موظف بوده است که قبل از تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۴۸ (۲۹ آذر ۱۳۲۷) اقدام نماید.

اعلام تمایل ایران به تمدید قرارداد (قبل از تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۲۷) در زمان نخست‌وزیری **عبدالحسین هژیر** و توسط **سپهبد احمد امیر احمدی** انجام شده است.

عبدالحسین هژیر، از نظر دولت انگلیس، یکی از بدسابقه‌ترین افراد بشمار میرفته است، زیرا وی که در کابینه **قوام‌السلطنه** (همان کابینه‌ای که قرارداد تسلط انحصاری آمریکا بر ارتش ایران و استخدام مستشاران آمریکائی را منعقد ساخت) وزارت دارائی را به عهده داشته، در همان زمان بلافاصله متعاقب تصویب بند " ه " از قانون مورخ ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ (۲۲ اکتبر ۱۹۴۷) (**راجع به استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب**) در صدد اجرای آن برآمده بوده است. وی در اجرای این تصمیم جرئت ورزیده و با تنظیم لایحه‌ای مشتمل بر ۲۵ مورد از تخلفات اساسی و غیرقابل انکار شرکت نفت انگلیس و ایران از مفاد قرارداد ۱۹۳۳، از آن شرکت درخواست کرده بوده است که نمایندگان خود را برای مذاکره در مورد آن تخلفات و اجرای قانون مصوبه مزبور اعزام دارد.

با این ترتیب چون مسلم بود که وی در این دوره از نخست‌وزیری، با پشتیبانی شاه، به اقدامات سابق خود در جهت طرفداری از آمریکا و مخالفت با انگلیس ادامه خواهد داد و از جمله استیفای حقوق تضییع شده‌ی ملت ایران از نفت جنوب را تعقیب خواهد کرد و تمایل دولت ایران به تمدید قرارداد استفاده از مستشاران آمریکائی را اعلام خواهد کرد، لذا جای هیچگونه تعجب نیست که از همان روزی که مجلس شورای ملی به وی ابراز تمایل نمود، انگلوسلامیست‌ها و سایر انگلوفیل‌ها تمام ایادی خود را در تمام جبهه‌ها بر علیه او بسیج کردند.

... در همان روز، نزدیک ساعت یازده نزدیک ساعت یازده در حالی که **عبدالحسین هژیر** در کاخ منتظر فرمان صدارت بود، جمع

کثیری از طبقات مردم و مخصوصاً دانشجویان دانشکده‌های حقوق و فنی، با صفوف منظم در میدان بهارستان حضور یافتند و خواستار ملاقات با نمایندگان مجلس شدند. ضمن این ملاقات اعتراض خود را نسبت به ابراز تمایل مجلس به نخست‌وزیری هژیر بیان نمودند.

... کسبه و اصناف با صلاحدید و راهنمایی آیت‌الله کاشانی مغازه‌های خود را تعطیل و در میدان بهارستان اجتماع کردند و ضمن ایراد سخن، نمایندگان مجلس را به باد ناسزا گرفتند... به دستور دولت و رئیس مجلس پلیس برای متفرق ساختن مردم وارد معرکه شد. تیراندازی آغاز گردید

و مردم تظاهرکننده نیز با چوب و چاقو به پلیس حمله کردند. در این زد و خورد عده‌ی زیادی مجروح و زخمی شدند... روز چهارم نخست‌وزیری هژیر، شاهد تظاهرات گسترده‌ای از طرف روحانیون بود. چندین هزار روحانی و بازاری در حالی که قرآن بر سر داشتند، به رهبری سید مجتبی نواب صفوی، رئیس فدائیان اسلام، در میدان بهارستان علیه هژیر به تظاهرات پرداختند... اعلامیه شدیدالحن آیت‌الله کاشانی علیه نمایندگان مجلس بین مردم تهران پخش شد... هنگامی که هژیر وزیران خود را به مجلس شورای ملی معرفی مینمود، در لژ تماشاچیان مجلس تظاهرات شدیدی علیه او بر پا بود و صدای مرگ بر هژیر مزدور و بی‌دین در فضای تالار علنی مجلس طنین‌انداز گردید. در همین جلسه حسین مکی، ابوالحسن حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد و رحیمیان در باره زد و خورد‌های چند روز گذشته علیه او اعلام جرم نمودند...

(نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار - دکتر باقر

عاقلی - صفحات ۶۴۸/۵۰)

کمی بعد عباس اسکندری، که در وابستگی وی به ایتلیجنت سرویس دلایل فراوان وجود دارد دولت هژیر را به علت سوءسیاست